**باسمه تعالی**

20/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»

**موضوع:** برائت/ادله برائت /آیات دال بر برائت / لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها

**برخی از منابع بحث معرفت**

بحث معرفت در اکثر کتب کلامی قدیم وارد شده است که به چند مورد از این منابع که مباحث بیشتری دارند، اشاره می شود.

کتب شیعه: الاوسط فی المقالات نوشته ناشی اکبر از متکلمین اوایل شیعه، صفحه 251، تبیان شیخ طوسی جلد 1 صفحه 254 و جلد 5 صفحه 357، ذخیره سید مرتضی صفحه 179.

کتب اهل تسنن: رسائل جاحز صفحه 112 و 117، شرح الاصول الخمسه قاضی عبد الجبار همدانی[[1]](#footnote-1) صفحه 25 به بعد، الفَرق بین الفِرَق صفحه 111 و الفصل فی الملل ابن حزم جلد 3 صفحه 291.

**روایت عبد الاعلی**

در مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری، هشت نظریه مربوط به معرفت در شیعه نقل شده است که بعد از ترجمه روایت عبد الاعلی، خواهیم گفت روایت ناظر به کدام یک از اقوال است. خلاصه اقوال این

بود که طبق یک قول معرفت مخلوق خدا است اما در نظریه دیگر خداوند در انسان حالتی را ایجاد کرده است که انسان مستقلا می تواند به معرفت برسد. در این دیدگاه خداوند مانند ساعت ساز لاهوتی - به تعبیر کلام مسیحی- انسان را خلق کرده و در وجود او قوه اختیار و تفکر را قرار داده و بدون هیچ دخالتی انسان را به حال خود رها کرده و انسان بدون نیاز به خداوند به معرفت دستیابی پیدا کرده و افعال خود را مدیریت می کند.

متن روایت: « عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ**‌** الْأَعْلَی قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ جُعِلَ فِی النَّاسِ أَدَاةٌ یَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ کُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا إِنَّ عَلَی اللَّهِ الْبَیَانَ لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلّا وُسْعَها وَ لَا یُکَلِّفُ نَفْساً إِلّا ما آتاها**‌**»[[2]](#footnote-2)

عبد الاعلی در این سند و در تمام مواردی که در اصحاب الصادق(علیه السلام) وارد شده است - همانگونه که بنده بحث کرده ام- عبد الاعلی بن اعین مولی آل سام است و با توجه به مجموع روایات، او قابل توثیق است.

در این روایت عبد الاعلی می پرسد: آیا خداوند در انسان چیزی را قرار داده که انسان به وسیله آن معرفت را کسب کند و دیگر اتصال آن به خدا قطع شده است؟ این قول همان دیدگاه هفتم و هشتمی است که در مقالات الاسلامیین مطرح شده است. امام (علیه السلام) در پاسخ این دیدگاه را رد کرده در نتیجه این نظریه به حکم این روایت مردود است.

در ادامه عبد الاعلی در پرسشی دیگر می پرسد: آیا قبل از بیان خدا بر عباد، معرفة الله لازم است؟ در این سؤال نظریه اضطراری بودن معرفت و در عین حال لزوم تحصیل معرفت و اقرار از ناحیه عباد که قول منسوب به ابی مالک حضرمی و مؤمن الطاق[[3]](#footnote-3) است، مورد پرسش واقع شده است. حضرت در پاسخ به این سؤال می فرمایند: «لا علی الله البیان لا یکلف الله العباد الا وسعها و لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها» قبل از بیان، اقرار بر بندگان لازم نیست و خداوند مردم را به بیش از وسعشان تکلیف نمی کند. مطابق این کلام روایت در رابطه با نقی تکلیف به غیر مقدور است و ارتباطی به قبح عقاب بلا بیان ندارد. ما برای تثبیت بیشتر مطلب چند روایت را نقل می کنیم.

در کافی روایتی از عبد الاعلی ابن اعین نزدیک به همین مضمون نقل شده که احتمال دارد نقل به معنای همین روایت باشد: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ لَمْ‏ یَعْرِفْ‏ شَیْئاً- هَلْ عَلَیْهِ شَیْ‏ءٌ قَالَ لَا.»[[4]](#footnote-4)

روایت برید بن معاویه :

«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِی شُعَیْبٍ الْمَحَامِلِیِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَیْسَ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ‏ أَنْ‏ یَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعَرِّفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَی الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ یَقْبَلُوا.»[[5]](#footnote-5)

مطابق این روایت، عباد در ابتدا به علت عدم امکان شناخت خداوند، وظیفه ای برای شناخت خداوند ندارند بلکه خداوند باید خود را به عباد بشناساند و بعد از شناساندن خداوند، قبول از ناحیه مردم لازم است. این ناظر به این هست که اولا این دقیقا دو مسلکی که در بحث هست را نفی می کند.

**مفاد روایت عبد الاعلی**

با توجه به نکاتی که ذکر شد و روایاتی که به عنوان شاهد بیان شد، به نظر می رسد روایت عبد الاعلی در مقام نفی دو دیدگاه در باب معرفت الهی است. این روایت مسلک امکان شناخت خداوند بدون تعریف الله و مسلک عدم امکان شناخت الهی بدون تعریف الهی و در عین حال لزوم معرفت الله را نفی می می کند. در نتیجه با توجه به بحث کلامی که در زمان صدور روایت در رابطه با معرفت الهی وجود داشته است، روایت عبد الاعلی نیز ناظر به خصوص معرفت الله و عدم امکان تحصیل علم بدون تعریف الهی، لزوم تعریف الهی و لزوم اقرار بعد از تعریف الهی می باشد و هیچ نظارتی به علم و معرفت در جزثیات احکام و در نتیجه اثبات برائت بر فرض عدم علم ندارد.[[6]](#footnote-6)

تذکر دو نکته در این مطلب ضروری است؛

الف: مراد ما از تعریف الهی، همان تعریف عمومی خداوند نسبت به خود می باشد نه این که خداوند شناسایی ویژه ای را آن هم برای تمام افراد ایجاد کرده باشد.

ب: مراد از تعریف الهی صرف در اختیار گذاردن ابزار معرفت مانند عقل در اختیار انسان نیست زیرا همانگونه که در جلسه قبل بیان شد؛ این بحث از فروع بحث جبر و اختیار است و در امر بین امرین که شیعه معتقد به آن است، فعل انسان مقدور قادرین است و معرفت نیز که از مصادیق امر بین امرین است به این معناست که خداوند ابزار معرفت را در اختیار انسان قرار می دهد و اعمال ابزار هم به دست اوست.

**تفاوت اختیار و امر بین امرین**

حاج آقا[[7]](#footnote-7) از مرحوم جد ما[[8]](#footnote-8) نقل می کردندکه در زنجان شخصی به مرحوم آخوند توهین می کرد که ایشان جبری است. بنده از او پرسیدم: امر بین الامرین به چه معناست؟ او گفته بود: امر بین الامرین این است که خدا ابزار را داده و بنده است که از این ابزار استفاده می کند. ایشان در پاسخ به اوگفته بودند: که کسانی که قائل به اختیار هم هستند نمی گویند ابزار خود به خود ایجاد شده بلکه ابزار را صنع خداوند می دانند و اصلا محل بحث بین معتزله و امامیه در به کار گیری ابزار است که معلول فعل الله است یا معلول فعل العباد؟ ایشان در ادامه می فرمودند: اصل مفروضی بین مجبره و معتزله وجود دارد که یک فعل نمی تواند مقدور قادرین باشد و چون نمی تواند مقدور قادرین باشد یا باید فعل الله باشد یا فعل العباد. جبری ها معلول الله می دانند و معتزله آن را معلول العباد می شمرند ولی امامیه در نظریه امر بین الامرین اصل مفروض را زیر سؤال برده و معتقد به این است که یک فعل می تواند مقدور قادرین البته در طول هم باشد و این فعل هم معلول الله است و هم معلول العباد و با هم تنافی ندارند.

**امر بین امرین در معرفت**

خصوص معرفت علاوه بر سایر افعال در بحث جبر و اختیار، بحث خاص دیگری دارد و روایت عبد الاعلی و دو روایت دیگری که بیان شد بیان می کنند: ایجاد معرفت از ناحیه خدا است و عباد هم باید این چیزی را که از ناحیه خدا متوجه آنها می شود قبول کنند و این گونه نیست که بدون در اختیار قرار دادن معرفت از جانب خداوند به انسان، قدرت و ابزاری در انسان قرار داده شده که انسان به معرفت

الهی دست یابد. در روایت عبد الاعلی تعبیر آله مطرح شده که بسیار تعبیر دقیقی است و روشن می کند که محل بحث همان چیزی است که بیان شد.

**استشهاد مرحوم نائینی به تفریع آیه شریفه بر علی الله البیان برای دلالت روایت بر برائت**

مرحوم نائینی[[9]](#footnote-9) فرمودند: روایت عبد الاعلی ناظر به نفی تکلیف به غیر مقدور نیست زیرا «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها» بر «علی الله البیان» متفرع شده است.

به نظر می رسد که مرحوم نائینی در هنگام طرح این بحث به حافظه اتکا کرده باشد زیرا در روایت «لا یکلف الله نفسا الا وسعها» را «علی الله البیان» تفریع شده نه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها»

یکی از مشکلات افراد پرحافظه ای مثل مرحوم نائینی که بسیار پرحافظه می باشد این است که به حافظه خود اتکا می کنند و به عین روایت رجوع نمی کنند در حالی که اگر به عین روایت رجوع می شد، این اشتباه ایجاد نمی شد. مرحوم نائینی در موارد دیگری نیز با اتکای به حافظه، برخی از آیات و روایات را به اشتباه نقل کرده است. شاهد بر این مطلب این است که نه در اجود و نه در فوائد الاصول متن روایت ذکر نشده است.

یکی از خدمات بزرگ مرحوم آقای بروجردی به حوزه های علمیه تکیه بر این مطلب بود که باید به اصل روایت و کتب فقهی رجوع کرد و به نقلیات از روایت و کتب فقهی و همینطور به حافظه اعتماد نکرد.

**سایر روایات مفسره آیه شریفه**

**روایت نضر بن قرواش**

«عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ حَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ الثَّقَفِیِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ‏ إِنَّمَا احْتَجَّ اللَّهُ عَلَی الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُم‏»[[10]](#footnote-10)

**سند روایت**

محمد بن علی ابو سمینه است ضعیف است.

حکم بن مسکین ثقفی، ثقه است زیرا؛

الف: اجلایی مانند محمد بن حسین بن ابی الخطاب، علی ابن اسباط، علی بن حکم و حسن بن علی بن فضال از او اکثار روایت دارند.

ب: ابن ابی عمیر از حکم بن مسکین پنج روایت در محاسن[[11]](#footnote-11)، بصائر[[12]](#footnote-12)، کافی[[13]](#footnote-13) و تهذیب[[14]](#footnote-14) دارد که سند همه تا ابن ابی عمیر صحیح است و در دو مورد دیگر ابی عمیر از حکم بن مسکین نقل می کند که در یک جا به محمد بن ابی حمزه[[15]](#footnote-15) معطوف است و در جای دیگر به حماد[[16]](#footnote-16) و این موارد برای اثبات وثاقت مفید نیست.

ج: احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی یک مورد در کافی[[17]](#footnote-17) از حکم بن مسکین روایت نقل کرده است.

نضر بن قرواش هم ثقه است زیرا احمد بن محمد بن ابی نصر در تهذیب[[18]](#footnote-18) از او روایت نقل می کند.

اما روایت به علت محمد بن علی ابو سمینه که تضعیف شده است، ضعیف محسوب می شود.

**مفاد روایت**

متن روایت: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع یَقُولُ إِنَّمَا احْتَجَّ اللَّهُ عَلَی الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ»

**استدلال به روایت برای اثبات اراده برائت در آیه شریفه**

روایت به قرینه ما آتاهم که عینا مانند آیه شریفه می باشد، ناظر به آیه شریفه است و عرفهم عطف تفسیر برای آتاهم می باشد و نشانگر این است که مراد از آتاهم علم و معرفت است و روایت مثبت این است که در آیه شریفه نیز، شرط تکلیف معرفت می باشد.

**اشکال به این استدلال**

این استدلال متوجه چند اشکال است؛

الف: روشن نیست عرفهم عطف تفسیر باشد زیرا؛ عرفهم با توجه به روایت های دیگر می تواند برای تعیین مصداق آتاهم و یکی از مصادیق قدرت باشد و همانگونه که بیان شد روایت در مقام بیان احتجاج خداوند برای معرفت خود به تعریف الله می باشد. مطابق این معنا آتاهم به معنای اقدرهم بوده و چون بدون تعریف الهی، معرفه الله ممکن نیست عرفهم بیان یکی از مصادیق اقدار و ایتاء الهی است.

ب: در روایت یک ما استعمال شده و به دو فعل آتاهم و عرفهم تعلق پیدا کرده است و ظاهر این است که همان چیزی که ایتاء شده، تعریف نیز شده است نه این که چیزی ایتاء شده و چیز دیگری تعریف شده باشد. با توجه به این مقدمه، در ما سه احتمال موجود است:

· احتمال دارد ما مصدریه باشد و در نتیجه روایت به این معناست که احتج الله علی العباد بالایتاء و التعریف. مطابق این احتمال ایتاء به معنای اقدار می باشد و روایت ناظر به نفی تکلیف بر فرض عدم قدرت و عدم علم می باشد.

· ما موصوله باشد و مفعول آتاهم و عرفهم باشد. در این احتمال موصول واحد به دو فعل تعلق پیدا کرده است. در لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها بیان شد، در ما سه احتمال موجود است (خصوص مال، فعل و حکم) اما در این روایت مراد همان فعل است. زیرا همانگونه که بیان شد روایت ناظر به آیه شریفه است و در آیه شریفه به علت لزوم خروج مورد بر فرض اختصاص موصول به احکام و لزوم استعمال لفظ در اکثر از معنا در نحوه تعلق موصول بر فرض اراده اعم از فعل وحکم، موصول نمی توانست به معنای حکم باشد و به معنای فعل بود و آتاها به اقدار تفسیر می شد. در این روایت نیز مراد از موصول فعل است نه حکم و آتاهم به معنای اقدار می باشد. اگر موصول به معنای فعل باشد، تعریف فعل ارتباطی با علم به حکم پیدا نمی کند زیرا علم به حکم موجب فعلیت

حکم و نبود علم مجرای برائت می باشد نه علم به فعل. مطابق این معنا - به قرینه سایر روایات- مراد از ما، فعل شناختن خداوند است و عرفهم به معنای تعریف الهی که مقدمه قدرت بر شناخت الهی است می باشد. در نتیجه مطابق این احتمال، ما عرفهم نیز ناظر به تکلیف بما لا یطاق است اما در خصوص معرفه الله نه تمام تکالیف و آتاهم ناظر به نفی تکلیف بما لا یطاق در تمام تکالیف است.

· مراد از موصول، متعلق فعل باشد نه خود فعل، در بحث از آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها بیان شد، مفعول دوم تکلیف گاه متعلق فعل قرار می گیرد و مثلا اربعه دنانیر که متعلق فعل اخراج به عنوان زکات است، متعلق تکلیف واقع شده است. طبق این معنا احتمال دارد: مراد از ما در این روایت خود خداوند متعال و انبیا باشد به این معنا که خداوند به واسطه خدا و نبی ای که به بندگان داده است - دادن خدا و انبیاء با تجوز در اسناد، به اعتبار اینکه معرفت آن را به بندگانش داده است می باشد- و به آنها شناسانده است بر آنها احتجاج می کند. در این معنا نیز مراد از عرفهم علم به حکم نمی باشد. مطابق این احتمال عرفهم، همان معنای آتاهم را دارد اما مفسر معنای مبهم آتاهم می باشد.

اما چون مصدریه بودن ما خلاف ظاهر است ، ما باید موصوله باشد و بر فرض موصوله بودن ما، موصول به معنای فعل یا متعلق فعل است و در هر دو معنا عرفهم ارتباطی به علم به حکم ندارد.

در جلسه بعد انشاء الله بحث در روایت نضر بن قرواش را ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا و محمد و آل محمد.

1. قاضی عبد الجبار معاصر سید مرتضی بوده و شافی سید مرتضی رد کتاب امامت او می باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. محاسن صفحه 276 [↑](#footnote-ref-2)
3. البته بیان شد در عبارت مقالات السلامیین هر دو قول را مثل هم ذکر کرده است و به هر دو بزرگوار نسبت داده شده است و برای تعیین صحت نسبت قول به کدامیک از این بزرگان، باید به نسخ معتبر تر مقالات السلامیین مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-3)
4. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص164 حدیث: 2 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏1 ؛ ص164 [↑](#footnote-ref-5)
6. این روایت مثبت این مطلب است که حتی جایی که با استدلال خداوند شناخته می شود، آن استدلال هم ناشی از اعطاء خداوند است و بدون اعطاء الهی شناخت حتی با استدلال ممکن نیست. [↑](#footnote-ref-6)
7. آیت الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی( دام ظله) [↑](#footnote-ref-7)
8. آیت الله سید احمد زنجانی (قدس سره) [↑](#footnote-ref-8)
9. أجود التقريرات، ج‏2، ص: 168 [↑](#footnote-ref-9)
10. المحاسن ؛ ج‏1 ؛ ص236 [↑](#footnote-ref-10)
11. المحاسن، ج‏2، ص: 470 عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: [↑](#footnote-ref-11)
12. روایت ابن ابی عمیر از حکم بن مسکین در بصائر یافت نشد بله شیخ طوسی در تهذیب از صفار روایتی را نقل می کند که در سند آن ابن ابی عمیر از حکم الاعشی که همان حکم بن مسکین است نقل روایت کرده و این خارج از مواردی است که استاد از تهذیب نقل نمودند. (تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏8 ؛ ص301 عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ الْأَعْشَى‏ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ) (مقرر)؟ [↑](#footnote-ref-12)
13. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏2 ؛ ص191 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَال‏

    الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏5 ؛ ص19 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَال‏ [↑](#footnote-ref-13)
14. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص365 مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشَى قَالَ:

    همانگونه که استاد نیز فرمودند در تهذیب یکی از اسناد کافی نیز تکرار شده است. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص126 عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: [↑](#footnote-ref-14)
15. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏5 ؛ ص492 عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ وَ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ جَمِيلٍ وَ ابْنِ بُكَيْر [↑](#footnote-ref-15)
16. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص182 الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ‏ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: [↑](#footnote-ref-16)
17. الكافي ج : 5 ص : 492 مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ‏ [↑](#footnote-ref-17)
18. تهذیب جلد 5 صفحه 37 حدیث 11 أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ قَال‏ [↑](#footnote-ref-18)